

تعاريف وضع در کلمات اصوليون

۱) «نحو اختصاص»: آخوند خراسانی :

«الوضع هو نحو اختصاص للفظ بالمعنى و ارتباط خاص بينهما .. و بهذا المعنى صحّ تقسيمه الى

التعيينى و التعيينى»^۱

توضیح: ایشان نمی گویند چه نوع ارتباطی؟ و همین باعث اعتراضاتی به مرحوم آخوند شده است.

سؤال: چرا مرحوم آخوند از لفظ «تخصیص» استفاده نکرده و از لفظ «اختصاص» بهره برده است؟

جواب: لفظ «تخصیص» مصدر است و مصدر همراه با فاعل می باشد [به خلاف اسم مصدر که همان مصدر است بدون انتساب به فاعل؛ در این باره حضرت امام در تهذیب الاصول می فرماید: «المصدر و اسمه واحدان بالحقیقة، مختلفان بالاعتبار بانتسابه الى الفاعل و عدمه، فلا یعقل وجود واحد منهما فى نفس الامر مع فقدان الاخر.»^۲] ولی چون در وضع تعینى، واضع وجود ندارد - طبق برخی از اقوال - آخوند به ثمره و اثر و نتیجه وضع که همان «اختصاص لفظ به معنی» باشد، توجه می نماید.

با این بیان «اختصاص» در عبارت آخوند اسم مصدر یا حاصل مصدر نیست بلکه معلول مصدر است.^۳

اشکال امام بر آخوند خراسانی اعلى الله مقامهما :

«و الاختصاص الواقع فى كلام المحقق الخراسانى، ليس وضعاً بل اثره»^۴

۱. كفاية الاصول: ص ۲۴

۲. «تهذیب الاصول» جلد ۱: صفحه ۵۶

۳. اسم مصدر، اسم مشتقی است که دلالت بر معنای حدثی داشته و بر خلاف فعل که مقترن به یکی از زمانها (گذشته، حال و آینده) است، مجرد از خصوصیت زمان می باشد و در حقیقت، با مصدر هم معنا است، اما بر خلاف مصدر، حتی انتساب معنای حدثی به ذات (فاعل) هم در آن لحاظ نشده است؛ از این رو به آن «حاصل مصدر» هم گفته می شود.

به جهت لفظ نیز در برخی موارد، حرف یا حروفی از فعل خود کمتر دارد، مانند: "کلام" و "وضو" که معنای آنها با معنای "تکلم" و "توضی" یکی است، ولی حروفی از فعل اصلی خود کمتر دارند که جای گزینی نیز برای آنها وجود ندارد.

منابع: «بحوث فی علم الاصول» جلد ۱: صفحه ۳۱۶؛ «تهذیب الاصول» جلد ۱: صفحه ۵۶؛ «فرهنگ معارف اسلامی» جلد ۱: صفحه ۱۹۵؛ «کشف اصطلاحات الفنون والعلوم» جلد ۲: صفحه ۸۲۶؛ «نهاية الافکار» جلد ۱: صفحه ۱۲۵

۴. مناہج الوصول: ج ۱: ص ۵۷؛ این اشکال پیش از امام در کلمات محقق اصفهانی نیز وارد شده است: «و منه يظهر أن الاختصاص و

الارتباط من لوازم الوضع لا عينه؛ نهاية الدراية؛ ج ۱: ص ۴۷



ما می گوئیم : این اشکال کامل به نظر می رسد.

نکته : مرحوم آیت الله بروجردی در نقد این تعریف آخوند می نویسد :

«لا يتبين بهذا التعريف ماهية الوضع و حقيقته، بل هو نحو فرار من تعريفه، كيف و إلا فمن

الممكن أيضا أن يقال في تحديد الإنسان مثلا: إنه نحو موجود في الخارج»^۱

امام هم در لمحات الاصول در تقریر کلام مرحوم بروجردی می نویسند :

«و لا يخفى: أن هذا الكلام ليس إلا إحالة إلى مجهول، و ليس له معنى محصل دالّ على كيفية

تعلق الألفاظ بالمعاني»^۲

※

۲) قول صاحب الفصول :

مرحوم صاحب فصول در تعریف وضع می نویسد :

«الوضع تعيين اللفظ للدلالة على المعنى بنفسه فالتعيين جنس يشمل جميع التعيينات و المراد به

هنا ما يتناول التعيين عن قصد كما في المرتجل و يسمّى هذا النوع من الوضع بالوضع التعيينى ...

و التعيين من غير قصد كما في المنقولات بالغلبة و يسمى هذا النوع من الوضع بالوضع التعيينى»^۳

ایشان سپس می نویسند که با واژه «لفظ» دلالت های علامات دیگر را خارج کرده است چرا که علامات دیگر

اگرچه دارای وضع هستند ولی وضع مصطلح در بحث اصول آنها را شامل نمی شود. و با قید «بنفسه»، دلالت های مجازی

را خارج کرده است چراکه آنها به واسطه قرینه هستند.

می گوئیم :

کلام صاحب فصول از کلام آخوند بهتر است چراکه به هويت وضع اشاره دارد و نه به اثر آن؛ ولی باز معلوم نمی

کند که این تعیین چگونه است. و لذا این کلام با اکثر مبانی آینده که بررسی می کنیم سازگار است چراکه ممکن است تعیین

به نحو «علامیت» باشد یا به نحو «هوهویت» و یا ..

※

۳) «تعهد» : محقق نهاوندی :

۱. نهاية الاصول : ج ۱ : ص ۱۷

۲. لمحات الاصول : ص ۲۱

۳. الفصول الغروية : ص ۱۴



«الوضع عبارة عن تعهد الواضع لغيره بأنه لا يتكلم باللفظ الفلاني إلا عند ارادة تفهيم المعنى الفلاني»^{۱-۲}

مرحوم خوئی و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز همین تعریف را پذیرفته اند.

مرحوم حائری :

«ان يلتزم الواضع انه متى أراد معنى و تعقله و أراد افهام الغير تكلم بلفظ كذا فإذا التفت

المخاطب بهذا الالتزام ينتقل إلى ذلك المعنى عند استماع ذلك اللفظ منه»^۳

مرحوم خوئی :

«ان حقيقة الوضع عبارة عن التعهد بإبراز المعنى الذى تعلق قصد المتكلم بتفهيمه بلفظ مخصوص

فكل واحد من أهل أى لغة متعهد فى نفسه متى ما أراد تفهيم معنى خاص، أن يجعل مبرزه لفظاً

مخصوصاً»^۴



۱. تشریح الاصول : ص ۲۵

۲. توجه شود که امام این تعریف را به محقق رشتی نسبت داده اند، در حالی که این تعریف مربوط به محقق نهاوندی است و ظاهراً سبق قلم در عبارت شریف ایشان واقع شده است.

۳. درر الفوائد : ج ۱ : ص ۳۵

۴. محاضرات فى الاصول ؛ ج ۱ : ص ۴۵